**تعلیم و تربیت به عنوان مهم ترین نهاد برای تحول و تجدد اجتماعی نیم نگاهی به شرایط حاکم بر ایران**

**بهروز ثابت**

مقدمه و طرح کلیات

تحول و احیای اجتماعی از طریق نظام آموزش و پرورش مسأله تازه ای نیست. متفکران عصر

جدید یکی از شاخص های تجدد و تحول اجتماعی را تغییرات اساسی در *نظا*م آموزش*ی و پرو*رش دانسته اند. در بحث تحول اجتماعی و نقش نظام آموزش و پرورش، توضیح این مطلب لازم است که منظور از نظام آموزش و پرورش اشاره به سیستم رسمی تحصیلات است که از ما قبل کودکستان آغاز و تا فوق دکترا به پیش می ر*ود* و مجموعه وسیعی از مؤسسات آموزشی را از قبیل دبیرستان و دانشگاه در بر می گیرد. چون این تحصیلات با نظارت و تأیید و تصویب دولت و یا سازمانها و مراکز اجرائی مسؤول صورت می گیرد می توان گفت نظام آموزش و پرورش بخشی از ساختار اجتماعی و حکومتی محسوب می شود و طبیعت دارای ابعاد وسیع اقتصادی و سیاسی است. نظام آموزش و پرورش و یا "تحصیلات مدرسه ای" بخشی از جریان وسیع تر تعلیم و تربیت است که در حیات اجتماعی جاری است و شخصیت فرد را از بدو تولد تا لحظه مرگ او سازمان می دهد. وظیفه تعلیم و تربیت، حفظ و تحکیم میراث فرهنگی جامعه و انتقال آن به نسل آینده است. لذا نظام آموزش و پ*ر*ورش را نباید با تمامیت جلوه ها و اشکال تعلیم و تربیت یکسان دانست. قسمتی از تعلیم و تربیت در محیط خانواده صورت می گیرد و بخشی از آن در کوچه و خیابان و در روابط اجتماعی. مؤسسات مذهبی مثل مسجد و کلیسا و سازمانهای دولتی نیز به صور مختلف در شکل گیری جریان تعلیم و تربیت دست دارند.

فرهنگ که عبارت است از تمامیت فعالیت های ذهنی، عاطفی و رفتاری یک جامعه از طریق جریان تعلیم و تربیت از نسلی به نسلی دیگر منتقل می شود. در این صورت می توان گفت باورها و ارزش های فرهنگی با جریان تعلیم و تربیت ارتباطی تنگاتنگ دارند. حتی می توان در معنای وسیع کلمه فرهنگ و تعلیم و تربیت را یکسان دانست. اما نظام آموزش و پرورش شکل تصویب شده و شاخه رسمی فرهنگ و تعلیم و تربیت است. فرهنگ و یا مجموعه آراء و ارزش های جامعه و شاخه

رسمی آن یعنی نظام آموزش و پرش بر یکدیگر تأثیرات متقابل دارند. از همین رواست که حکومت و یا قوه حاکمه سیاسی و یا مذهبی کنترل نظام آموزش و پرورش را شرط اصلی نظارت و شکل دادن به فرهنگ می داند. چون حکومت نمی تواند به حیطه فکر دست اندازی کند لذا به ابزارهای رسمی فرهنگ که مهم ترین آن نظام آموزش و پرش است توسل می جوید تا تفکر اجتماعی را مطابق سلیقه اش تنظیم و تربیت دهد. با نگاهی به حکومت ها و انقلابات توتالیتر قرن بیستم به روشنی ملاحظه می شود که در آنها انقلاب فرهنگی با بستن مدارس و دانشگاه ها آغاز شد تا بتوانند نظام آموزش و *پرور*ش و به *طب*ع آن فرهنگ جامعه را به سبک دلخواه خود و بر اساسی که مطلوب نظرشان است از نو پایه گزاری کنند اما نظام های مستبد توتالیتر از یک نکته غافل بوده اند که تحول فرهنگی و اجتماعی از روح و اندیشه سرچشمه می گیرد و روح و فکر انسان از طبیعتی پویا برخوردار است. تمامیت جلوه های تمدن از فکر است. آنچه انسان را از طبیعت حیوانی و بدویت بیرون آورده و آثارش را در شعر و ادبیات و موسیقی و هنر و علم و قانون و اخلاق جلوه گر ساخته، نشانه بارز خلاقیت فکر و روح است. پس با کنترل نظام آموزش و پرورش نمی توان مانع تحول فرهنگی و اجتماعی شد و یا آن را به میل فرد و یا گروهی به جهتی خاص هدایت کرد. مثل درخت و گیاه است که از زیر به جهت رسیدن به آب به هر طرف که بتواند ریشه می دواند و از بالا به سمت دستیابی به نور هر مانعی را بر می تابد. مثلا در ایران اصل آزادی زن و برابری حقوق زن و مرد را می توان یک شاخصه فرهنگی معاصر دانست. مدارس و دانشگاه ها از مهم ترین ابزار تحقق این اصل و نهادینه شدن آن بوده اند. اما هر جا که سعی کرده اند نظام آموزش و پرورش را با پیش فرض های ارتجاعی تطابق دهند نتیجه معکوس حاصل شده است. یعنی دختران به مدرسه رفته اند و باسواد شده اند اما همان خواندن و نوشتن را ابزاری کرده اند تا خود را با شعر و ادبیات مترقی و فلسفه و افکار نوین آشنا سازند. بسیاری از نسل نوین دختران ایرانی در مح*ی*ط و خانواده سنتی مذهبی بار آمده اند اما به جای تبعیت از ایدئولوژی دولتی حاکم بر نظام آموزشی خواستار

حقوق و آزادی های اساسی خود مطابق پیشرفته ترین ملاک های جهانی گشته اند. نهضت آزادی خواهی زنان ایران نشان دهنده این واقعیت است که با انقلاب فرهنگی نمی توان روح فرهنگی معاصر را به عقب راند.

**ور**

چون بخواهیم نقش نظام آموزش و پرورش را در احیای ایران ب*ررسی کنی*م لاجرم نیازمند تغییرات و تحولاتی در نظام آموزش و پرورش هستیم، این تغییرات و تحولات از دو مقوله کلی هستند: مقوله اول تغییراتی است که از حوزه نظام آموزشی و چارچوب مدرسه و دانشگاه فراتر می رود و مربوط می شود به کلیت جامعه و مؤسسات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن. مقوله دوم تغییراتی است که جنبه ای صرفا آکادمیک داشته و بایستی در د*رو*ن نظام آموزشی تحقق پذیرد.

بحث بنده در اینجا براین قرار است که تحول نظام آموزش و *پرو*رش را نمی توان خارج از تحولات کلی تر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در نظر گرفت. مدرسه و دانشگاه در درون سیستم فراگیر اجتماعی و سیاسی و باورهای حاکم فرهنگی عمل می کنند. لذا تحول مدرسه و دانشگاه به نحوی ارگانیک با ساختارهای اجتماعی در ارتباط است.

**یک چارچوب نظری: رساله مدنيه**

جامعه ایران در قرن نوزده تشکیل می شد از شاه و خانواده او، علمای مذهبی، زمین داران، صاحبان قبایل، تجار، ویک اکثریت فقیر که بیشتر به عنوان رعیت در قراء و قصبات می زیستند. آموزش و پرورش در انحصار اقشار بالا بود و بیشتر به تحصیلات مكتبي اختصاص داشت. خواندن و نوشتن برای همه امکان پذیر نبود و اصولا فرهنگ حاکم لز*و*میتی نمی دید که همه باسواد باشند. در مورد ظلمت قرون و*سط*ائی ایران در قرن نوزده بسیار نوشته شده و كتب و مدارک مفصل در این زمینه موجود است. یکی از آثار برجسته ای که در آن دوران سیاه طرحی را برای اصلاح و آبادانی ایران مطرح کرد کتاب رساله مدنيه اثر عبدالبهاء رهبر جامعه بهائی بود. لازم به تذکر است که در دوران حکومت ناصرالدین شاه در حرکت اصلاح طلبانه بوجود آمده بود که اولی اصلاحاتی بود که توسط امیر کبیر در دوران کوتاه مدت صدارتش عملی شد ولی با توطئه نزدیکانش و فساد حاکم بر دستگاه سیاسی با مرگ او خاتمه یافت و دومی اصلاحاتی بود که در دهه ۱۸۷۰ در تحت رهبری میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار عملی شد که باز هیئت حاکمه و عوامل محافظه کار سنتی را خوش نیامد و به استعفای او انجامید .

رساله مدنیه در همین دهه اصلاحات نوشته شده و به نظر می رسد که نویسنده آن با توجه به دو حرکت ارتجاعی وترقی خواهانه که بر نظام سیاسی و اجتماعی ایران حاکم بود خواسته است دیدگاه خود را در ارتباط با تحولاتی که ایران را در تند باد اجتناب ناپذیر تجددخواهی قرار داده بود عرضه کند.

تأكيد رساله مدنيه بر اهمیت و مرکزیت عقل و تفکر و لزوم کسب معارف جدید و تحول نظام تعلیم و تربیت در حقیقت واکنشی بود به مشکلی که برای چند قرن ایران را از تحولات و تفکرات جدید بر کنار داشته بود. این مشکل، نظام اجتماعی و سیاسی بود که آموزش و پرورش را فقط در قالب سنتی اش برای برگزیدگان می خواست و اکثریت افراد جامعه و زنان را از فعالیت اجتماعی محروم می ساخت. نظامی که سنت و آداب و رسومش از چرخ تحول بازمانده و ارزش هایش با قشریت و خرافات در هم آمیخته و مروج دنباله روی بود. نظامی که مردم را ناتوان و ضعیف می دید. در چنین نظامی تقلید بر تفکر آزاد غلبه داشت. به مردم می آموخت که حیات خود را مدیون نظام حاکم بدانند و اراده و استقلال و آزادی فکر و عقلانیت را تسلیم تابعیت و تقلید کورکورانه کنند. به زبان دیگر رساله مدنیه با تأکید بر اهمیت فکر و عقل توجه خواننده را به این نکته جلب می کند که اصلاح و آبادانی ایران منوط و موکول به استفاده از نور عقل در سنجش شناخت و ادراک است. هر اقدام و رفرمی محکوم به شکست است اگر روحيه تحي مستقل حقیقت در بطن فرهنگ ونظام آموزشی رسوخ نکند.

رساله مدنيه شامل طرح و پیشنهاداتی است برای اصلاح و آبادانی ایران و مسأله توسعه و شرایط خروج از بن بست توسعه نیافتگی. از جمله اصول مطرح شده در این رساله به عنوان اصل اساسی توسعه لزومیت و الویت ن*یرو*ی انسانی تحصیل کرده و فرهیخته است. با بيان مثال هائی اهمیت منابع زیرزمینی و موقعیت جغرافیائی و سابقه تاریخی ملل را ذکر می کند ولی آنها را شرط اصلی خروج از بن بست توسعه نیافتگی نمی داند. حتی کثرت جمعیت - یعنی ص*رف نیرو*ی انسانی - را بدون تربیت فکری و علمی و مهارت فنی کافی نمی داند. آنچه که اسباب پیش*ر*فت و توسعه ملی را فراهم می سازد تربیت نیروی انسانی جامعه به اسباب و فنون تمدن است.

الگوهای رایج توسعه کم و بیش از دو جریان ایدئولوژیک متأثر بوده اند: یکی به جریان تجدد نوع غربی و تقلید از تمامیت جنبه های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آن معطوف و دیگری از انواع مختلف غرب ستیزی منبعث بوده است. نمونه و الگوئی که رساله مدنیه به دست می دهد نه تقليد

کورکورانه از غرب و نه بازگشت به عقب و مخالفت با نوآوری است. عرضه طرحی است که تجدد گرائی را تأیید و تأکید می کند اما معنا و مفاهیم آن را بسط می دهد. تجدد گرائی را جنبشی می داند که بخشی است از جریان تحول تمدن بشری. در این حال تجدد گرائی که در اروپا شروع شد یک حرکت ضروری تاریخی به سمت جهانی شدن وبسط معیارهای علم*ی و عق*لی و تحول نظام سیاسی و اقتصادی به شمار می رود اما نقطه ختم تحولات فکری و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عالم نیست. تجدد گرائی را بایستی یک قدم به جلو دانست اما قدم آخر فرض نکرد. تمدن مثل یک موجود زنده در حال تحول مداوم است و در جریان تحول مدارج متعددی را طی می کند. از مرحله ای به مرحله دیگر می رود. از این رو مرحله بالاتر از مرحله پائین تر ب*ه*تر است. لذا دموکراسی بر استبداد برتری دارد. داشتن برق و راه آهن و اسفالت از تاریکی و جاده های خاکی بهتر است. رفاه مادی امروز از فقر و فاقه چندین هزاران ساله پسندیده تر است. احترام به آزادی و

حقوق انسانها از قرنها بردگی و نظام فئودالی جلوتر است. جلوه های فکری، علمی، هنری، و فلسفی بر ساده اندیشی و خرافات سنتی ارجحیت دارد. پس درجات در کار است. اما این درجات را بایستی در تداوم درنگ ناپذیر تمدن جهانی قرار داد. تمدنی که از اجزاء فرهنگی تمام ملل بهره گرفته و به سمت مراحل بالاتر و متعالی تر در حرکت است. غایت این تمدن، اتحاد جهانی و نهادینه شدن یگانگی و تثبیت حقوق مدنی همه انسانها است. لذا تهاجم و برتری جویی به اسم تمدن مخالف روح اخلاقی تمدن است. آلمان در دوره نازیها جلوه گر جلوه های پرشکوه تمدن در زمینه های علمی و فکر فلسفی و ذوق هنری بود اما چون به اسم تمدن، روح اخلاقی تمدن را نقض کرد و به استیلاجوئی و سلطه گری رو آورد به حضی*ض* توحش غلطید .

رساله مدنی میلیتاریس*م* دول غربی را نفی می کند. سیاست های توسعه طلبانه را محکوم و لزومیت یک نظم نوین جهانی را براساس روابط و حقوق بین الملل و امنیت جمعی بر می شمارد. طرح رساله مدنيه شامل اصلاحات اساسی و تغییرات بنیادی در ارزش ها و نهادهای جهانی است. می توان گفت این طرح از طرفی معطوف است به مهار کردن قوه سیاسی و نظامی بی حد و حساب و آوردن آن قوه در تحت نظارت نظام جهانی. از این زاویه هدف این طرح نفی و لغو سیاست های استعماری و امپریالیستی است از طریق قانون جهانی. از طرف دیگر به کشورهایی که مورد سیاست های استعمار طلبانه قرار گرفته اند پیشنهاد می کند که حال وقت آن است که به روی پای خود بایستند، علم و فن کسب کنند، به تعلیم و تربیت اهمیت دهند. منابع زیر زمینی خود را به

64

جای هدر دادن در راه ساختن نیروی انسانی توانا و ماهر به کار برند. دست روی دست نگذارند و به حبل "ما قربانی شده ایم " تشبث نجویند. دائما گناه فساد سیاسی و بحران داخلی و ورشکستگی اقتصادی را به گردن دیگران نیاندازند و به توطئه خارجی نسبت ندهند. برخیزند و با اصلاحات و روحیه صلح وآشتی و تعاون بين المللی مملکت خود را جلو برند. این دو زاویه ممد و مکمل یکدیگرند. از طرفی اصلاحات درونی ارکان نظم جهانی را تحکیم می کند. از طرف دیگر روند نظم جهانی به سمت قانون و امنیت جمعی، از بیرون، زمینه را برای تأمین توسعه ملی فراهم می آورد.

این را می توان خلاصه ای از الگوی پیشنهادی رساله مدنیه دانست. یعنی نوعی تحلیل نظری که راه خروج از بن بست توسعه نیافتگی را نه در خود باختگی و نه در منازعه می داند. راه پیشرفت را در کسب معارف و تعلیم و تربیت و تشبث به مقتضیاتی می داند که لازمه مرحله رشد و تکامل جمعی انسان در این برهه از تاریخ می باشد .

لزومیت اصل آزادی

ایجاد تحول در نظام آموزش و *پرور*ش م*نو*ط است به اصل آزادی و رهایی از استبداد فکر، مداخله حکومت در امور وجدانی، تسلط ایدئولوژی های تمامیت خواه و گروه های فشار. مباحث و دیدگاه های آموزش و پرورش جدید از درون تحولات اساسی تجددگرائی و غلبه عقلانیت و آزادی اندیشه بیرون آمد و انقلابات فکری و علمی دو قرن اخیر نتیجه مستقیم رویدادهای بعد از رنسانس و انقلاب علمی و مدرنیته است. نظام آموزش و *پر*ورش اگر بخواهد با این تحولات همراهی و هماهنگی داشته باشد باید از تسلط ایدئولوژی (یا اسلامی یا مارکسیستی و یا هر نوع دیگر) بر نظام آموزش و پرورش خودداری کند. اگر این کار صورت نگیرد دو حالت به وجود می آید: یا سطح نظام آموزش و پرورش تنزل م*ی* یابد و شعارهای سیاسی جای تفکر علمی را می گیرد و خرافات و تصلب فکر جنبه حیاتی آموزش و پرورش را به سمت مرگ تدریج*ی ب*ه پیش می برد. حالت دوم آن است که دانشجویان و اساتید نسبت به تسلط جوئی و زیاده طلبی ایدئولوژیک حکومت مقاومت نشان می دهند. این مقاومت لازم و طبیعی است چرا که عناصر حیاتی تفکر انتقادی، خلاقیت و دگراندیشی را حفظ می کند. در نتیجه این حالت دانشگاه در یک موقعیت سیاسی شدید قرار می گیرد و در محیطی مملو از تشنج دائم فعالیت می کند.

تلاش به جهت تسلط ایدئولوژیک حکومت بر دانشگاه حتی با استانداردهای اولیه جوامع اسلامی مغایرت دارد. در تاریخ اسلام چون به رشد اندیشه علمی نظر افکنیم مشاهده می کنیم که مفهوم اولیه نظام آموزش اسلامی زمانی شروع می شود که متفکرین بلند نظر مدرسه را از مسجد جدا کردند و موضوعات آن از قرآن و حدیث فراتر رفت و فلسفه و کلام و علوم طبیعی و ریاضی را شامل شد. همچنین در اثر روابط و مبادلات فرهنگی و ترجمه آثار فیلسوفان یونانی، سیستم آموزش اسلامی غ*نی* تر گشت. اما آنچه امروز در ایران در جریان است مغایرت کامل با آن دیدگاه های اولیه دارد. یعن*ی* مخالفت با مشخص ترین و موثرترین تحولات چهار قرن اخیر که تحت عنوان مدرنیته وتجددگرائی شکل گرفت بخش اعظم ایدئولوژی حاکم بر نظام آموزش و پرورش را تشکیل می دهد. نفی تجددگرائی، تخطئه تمدن غرب و کاردبرد تئوری توطئه و سوءظن در تفکر و تجربه و تحلیل سیاسی و اجتماعی تنها می تواند نظام آموزش و پرورش ایران را دچار رکود سازد و به انزوا کشاند. نظام آموزش و پرورش در جهان متحد امروز تنها از طریق تعاملات و تبادلات فکری و فرهنگی امکان بقا و شکوفائی می یابد.

**تعلیم و تربیت و عدالت اجتماعی**

عدالت اجتماعی در مجموع به ایجاد و تحول جامعه ای اطلاق می شود که در آن اصول و ارزش هائی چون برابری، وحدت منافع و مسؤولیتها و حقوق بشر در معنای عمومی و کلی آن مورد نظر قرار گرفته باشد. تعلیم و تربیت مدرن بر اهداف عدالت اجتماعی تأکید کرده و وحدت اصليه نوع بشر را چارچوبی مناسب برای سازمان دهی روابط متقابل انسانی دانسته است. واقعیت این وحدت مورد تایید کلیه رشته های دانش بشری است. مردم شناسی، زیست شناسی و روانشناسی فقط یک نوع انسان می شناسند و تفاوت های بشری را صرفا در جنبه های ثانوی محیطی در نظر می گیرند. شناخت این واقعیت اولین ش*ر*ط اساسی استقرار عدالت اجتماعی است.

ما نیازمند تغییرات عمیق در تعلیم و تربیت هستیم تا بقای انسان در این جهان سريع التغيير ممکن گردد. نظام آموزش معطوف به عدالت اجتماعی می تواند به ایجاد نگرش ها، ارزشها و مفاهیم جدید در معلمين ومتعلمین کمک کند و آنان را به اعمال آگاهانه وسنجیده درجهت تغییر اجتماعی رهنمون گردد.

جان دوئی (John Dewey) فیلسوف پراگماتیست آمریکائی و از پایه گذاران تفکرات جدید در مورد تعلیم و تربیت را می توان از جمله اولین متفکرین دانست که روابط میان عدالت اجتماعی و تعلیم و تربیت را به نحوی جدید مورد مطالعه قرار داد. او معتقد بود که فرایند و عملکرد تعلیم و تربیت ریشهای اجتماعی دارد و هدف آن عبارت است از بقای جامعه و ادامه حیات اجتماعی و نیز بازنگری و تجدید و احیاء تجربه انسانی و آنچه که به زندگی معنا و ارزش می دهد.

جان دوئی در کتاب ارزشمندش الدموکراسی و تعلیم و تربیت" نظریه اندیشمندانه ای را عرضه می کند. او معتقد است که چون تعلیم و تربیت در صدد نوسازی مداوم تجربه انسانی است لذا با نفس زندگی مترادف است. زندگی یعنی تعلی*م* و تربیت؛ تعلیم و تربیت یعنی زندگی. در این حال تعلیم و تربیت ثنویت سنتی میان تئوری و عمل را از میان بر می دارد. از این رو می توان گفت که فلسفه اگر بر آن است که از حوزه انتزاع ب*یرون* آید بایستی کار بردی عملی داشته باشد و در نتیجه منطقی است که نتیجه بگیریم فلسفه عبارت است از تئوری عمومیت داده شده و تعمیم یافته تعلیم و تربیت. به زبانی دیگر تعلیم و تربیت آزمایشگاه فلسفه است.

جان دئوئی معتقد است که ایده آل های دموکراسی و آزادی و تحول اجتماعی ابعاد فلسفه تعلیم و تربیت را تشکیل می دهند. او بر این باور بود که تعلیم و تربیت و جریان یادگیری در نتیجه روابط متقابل اجتماعی رخ می دهد و لذا تعلیم و تربیت به عنوان یک مؤسسه اجتماعی نقشی حیاتی در تحول و بازسازی اجتماعی ایفا می کند. از نظر او تعلیم و تربیت صرفا به جهت فراگیری شاخه های علم نیست بلکه فرایندی است که در مسیر آن فرد نحوه زندگی کردن و درست زیستن را می آموزد و در این مسیر ابزار تعلیم و تربیت را به کار می گیرد تا دنیائی بهتر و متعالی تر و اخلاقی تر برای دیگران نیز به وجود آورد. در کتابش به نام عقاید من در مورد آموزش و پرورش My) (Pedagogical Creed جریان تعلیم و تربیت را با تحول شناخت و آگاهی جمعی همراه دانست و معتقد بود که فرد می تواند با سهیم شدن در این شناخت و آگاهی به بازسازی و تحقق عدالت اجتماعی مدد رساند.

از نظر او آگاهی جمعی نتیجه مبادله آزاد و پویا و تحول آراء و افکار در یک محیط دموکراتیک است. یکی از مشخصات اصلی سیستم مطلوب تعلیم و تربیت آن است که با تغییرات لا يزال جهان منطبق باشد. در عصر حاضر مشخصه اصلی جهان ما نیاز حیاتی آن به وحدت و یگانگی است. ما در عصری زندگی می کنیم که در آن پیوندها و ارتباطات بشری از حیطه مرزهای

ملی و حوزه های جغرافیائی و دائره های فرهنگی و قیود مذهبی و حصارهای ایدئولوژیک خارج شده و به سرعت به سمت ایجاد یک جهان متحد در حرکت است.

تحولات و بحران های جهان به نحوی روز افزون نیاز به وحدت عالم انسانی و نظمی نوین را آشکار می سازد. از یک طرف پیشرفت علمی و انقلاب فتی و بسط ارتباطات بین المللی و شبکه های الکترونیک و جهانی شدن سیستم اقتصاد و تجارت، ملل و جوامع را به یکدیگر نزدیک ساخته ولی از طرف دیگر نابرابری اقتصادی، تعصبات ملی و مذهبی و نژادی، و تضادهای فرهنگی ملل و جوامع را در مقابل یکدیگر به صف آرائی کشانده و نائره جنگ و نفاق رو به افزونی گذاشته است.

سیستم آموزشی یکی از مهم ترین اسباب رفع اختلافات و ایجاد تعاون و همکاری بین المللی و

توسعه و رفاه اجتماعی و تحقق صلح بین المللی می باشد. در این دیدگاه، نظام تعلیم و تربیت اهدافی مافوق اهداف شخصی و انتفاعی را دنبال می کند و در صدد است تحول و تغییری اساسی در شخصیت فرد و نظام اجتماعی به وجود آورد.

تعلیم و تربیت هدفی اجتماعی و جامع الشمول را دنبال می کند و بایستی آزادی انسان را از قيود کهن و تقاليد و تعصبات در نظر گیرد، تنویر افکار و احترام به آراء و عقاید ملل مختلف را تشویق کند، آزادی زنان و احترام به حقوق انسان را ترویج کند، به ایجاد جامعه مدنی مدد رساند و به بسط و گسترش روابط فرهنگی و تمدنی پردازد. سیستم آموزشی اگر هدفش آن باشد که به رفاه و همزیستی بین المللی مدد رساند و تعصبات را از بین ببرد چاره ای ندارد که محتوای آموزش را از قیود سیاسی و اقتصادی و فرهنگی رها سازد و آزادی را چه در توسیع معارف و چه در کسب آن به تمام نوع بشر عرضه کند.

عدم دسترسی به تحصیل و تکنولوژی جدید و یافته های علمی یکی از نتایج وخيم تضاد اقتصادی است که میان جوامع پیشرفته و عقب مانده موجود است. در سطح بین المللی بایستی نوعی همکاری جهانی آغاز شود که آموزش و یادگیری را برای همه امکان پذیر سازد. محتوای علم و دانش و نتایج تحقیق منحصر به فرد و ملت خاصی نیست بلکه سرمایه فرهنگی تمام نوع بشر است.

متأسفانه به خاطر تعصبات وجدائیها برخی سیستم های آموزشی به شاگردان خود اجازه نمی دهند که در مورد فرهنگ ها و ملل دیگر تحقیق و مطالعه کنند تا در نتیجه از بار شدید

تعصبات و جدائیها کاسته شود. درنظام های توتالیتر سیستم آموزشی به نحوی خطرناک به مغزشوئی و تحریف حقایق و تحریک اساسات خام می پردازد تا ایدئولوژی قدرت حاکمه را در نهاد جامعه تحکیم کند. مثلا در آلمان نازی تأکید شدید بر آموزش ایدئولوژیک کودکان و جوانان می شد و رژیم نژاد پرست آینده خود را در پرورش نسلی می یافت که کاملا از اندیشه مستقل و آزاد تھی شده و دربست در اختیار اهداف سلطه جویانه رژیم در آمده باشد. پسران را برای خدمت سربازی و دختران را برای خانه داری آماده می کردند. تبلیغات و پروپاگاند از طریق مجاری و سازمان های آموزشی و نیز با شرکت اجباری در جلسات و برنامه های کمیته های موسوم به جوانان هیتلر کودکان و جوانان را هدف می گرفت. معلمین یا بایستی مطيع محض بودند و یا دچار پاکسازی می شدند. به کودکان یاد داده شده بود که اگر آثار سرکشی در معلمین و یا والدین خود ببینند به رژیم گزارش دهند. محتوای موضوعا*ت درسی* نیز دچار تجدید نظر گشتند.

علوم طبیعی مثل بیولوژی بر آن شدند که به دانش آموزان بیاموزند که ایدئولوژی نژاد برتر ریشه های ژنتیک دارد وجوانان را تشویق می کردند که با یافتن قرینه مناسب پاکی خون و برتری نژاد آریان را حفظ کنند درعلوم فیزیک و شیمی و ریاضی چون نمی توانستند مطابق ایدئولوژی نازی دست اندازی کنند نتایج فتى آن علوم را در پیشبرد ماشین جنگی و نظامی آلمان و اهداف توسعه طلبانه آن به کار می بردند.

در شوروی سابق هم اوضاع بر همین منوال بود. بخصوص در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ م در دوران وحشت و استبداد استالینی نظام آموزش و پرورش به صورت ابزار پیشبرد سیستم توتالیتر به کار گرفته می شد. به خصوص علوم انسانی و اجتماعی به بهانه حذف افکار بورژوازی و ضد انقلابی مورد تصفیه و تجدید نظر قرار گرفت و کتب تاریخ تبدیل به جزواتی مملو از توطئه انگاری و تبلیغات ایدئولوژیک و تحریف رویدادها گشت. شی*وه* تاریخ نویسی نه به قصد انعکاس رویدادها بلکه به جهت تطبیق تمام تاریخ، از ابتدا تا انتها، از جزء تا کل، از رویدادهای مادی تا ارزش های فرهنگی بر فلسفه ماتریالیسم تاریخی بود.

در چین نیز بخصوص در سال های انقلاب فرهنگی یعنی برای حدود ده سال نظام آموزش و پرورش آن از حرکت باز ایستاد. همین طور در کامبوج پس از غلبه خمرهای سرخ دانشگاه ها تعطیل شد، روشنفکران و اساتید دانشگاه به اردوگاه های کار اجباری فرستاده شدند، کتاب ها سوزانده شدند و آثار هنری و تابلوهای نقاشی و آثار عتیقه و میراث های فرهنگی از میان رفتند. به بهانه آن

که هدف نظام تحكيم ایدئولوژی انقلابی بود معتقد بودند همه فعالیت های آموزشی و فرهنگی الزاما بایستی متوقف شوند تا در فرصت مناسب بازسازی گردند.

نوعی که درس تاریخ در بسیاری از ممالک تدریس می شود یک محتوای سیاسی و

ایدئولوژیک دارد. البته این مطلب تازه ای هم نیست. می دانیم که مورخان جهانگشائی ها و قتل عام های رهبرانشان را اعمالی قهرمانانه تصویر نموده اند و سایر ملل را بربر و وحشی قلمداد کرده اند. وقتی تاریخ که در حقیقت حافظه یک ملت است با تعصبات ملی، مذهبی و نژادی توأم می شود نوعی نسیان جمعی حاصل می شود که در نتیجه فارغ التحصیلان آن مکتب آموزشی چیزی به جز تعصب ندارند تا به فرهنگ جهانی عرضه کنند. برای این مشکل زمانی راه حل مناسب و مطلوب ایجاد می شود که سیستم آموزشی ابعاد جهانی پیدا کند و برنامه ریزی آموزشی مح*ی*طی را ایجاد کند که در آن آزادی تحقیق و مطالعه برقرار باشد.

چنین محیطی فقط در صورتی امکان تحقق دارد که آزادی های سیاسی و اجتماعی تضمین شده باشند. ایجاد محیطی که در آن آزادی تحقیق و مطالعه برقرار باشد منوط به افزایش ارتباطات و رفع سوء تفاهمات بین المللی است. همینطور ایجاد چنین محیطی نیازمند سطح بالاتری از رشد اخلاقی است. چرا که در حال حاضر هر ملتی بر آن است که خود را بری از اشتباه و دیگران را مقصر بداند. اما در جهانی که سطح اخلاق و ادراک یگانگی بشر افزونی پیدا کرده نوعی از آزادی فکر حاصل می شود که در نتیجه آن همه شاهد و گواه کاستی های تاریخی خود خواهند بود و برتری اخلاقی متعلق به هیچ قوم خاصی نیست. در چنین محیط آموزشی شاگردانی که در مدارس غربی به تحصیل مشغولند به مطالعه دستاوردهای تمدن های دیگر مثل تمدن اسلامی می پردازند و شاگردان مسلمان هم با آزادی به مطالعه تحولات فکری ، علمی و فلسفی غ*رب* مشغول می شوند. *در چنین* حالتی ریشه های اصیل هر فرهنگی به تمامه و با آزادی کامل مورد شناسائی و بررسی قرار می گیرند و داد و ستد فرهنگی رکن اساسی سیستم آموزش بین المللی می شود و سوءظن و شک سیاسی دست از دامن سیست*م* آموزش می شوید.

در ایران نیز بخش قابل ملاحظه روحانیت شیعه نتوانسته با مفاهیم جدید عدالت اجتماعی همراهی کند و لذا به جای پیشرفت به سیر قهقرائی تجحر افتاده است. تبينات مطلق گرایانه و انحصار طلبانه جامعه ای را به وجود آورده که ذاتا با اصل برابری همه شهروندان و حذف تبعیضات اجتماعی و حقوق بشر در تنافر و تناقض است. نابرابری بین زن و مرد، بین مسلمان و نامسلمان و

نفی اعلامیه حقوق بشر طبعا با مفاهیم جديد عدالت اجتماعی در تضاد است، چرا که عدالت اجتماعی در بطن جامعه و روابط متقابل انسانی شکل می گیرد و لذا امری تاریخی، پویا و متحول است و بایستی در زمینه مختصات تکامل جامعه مورد ارزیابی قرار گیرد. روحانیت شیعه سعی کرده است که این نابرابری های به رسمیت شناخته شده را به نحوی توجیه کند اما در تلاشش برای این توجیه چاره را در بازگشت به خویشتن قرون وسطائی و مبارزه با تجدد و دگر اندیشی و نوع آوری یافته است.

سیستم آموزشی در ایران نیز به مثابه سایر سیستم های توتالیتر مطلق گرا به ابزاری برای توجیه جزمیت گرائی و تأیید قدرت حاکم سیاسی و کیش شخصیت در آمده است. مؤلفه های رسمی و غیر رسمی آموزش به نحوی مستمر دنیائی را تصویر می کنند که در آن جمهوری اسلامی به عنوان یک جزیره پرچم دار عدالت جهانی در میان جهانی متخاصم درگیر شده و نتیجه می گیرند که ریشه تمام نابسامانی های اجتماعی نتیجه توطئه خارجی است و نه شکست نظام جمهوری اسلامی در نهادینه ساختن حداقل معیارهای عدالت اجتماعی که در اعلامیه حقوق بشر تصویب شده و قانون اساسی ایران نیز ظاهر آنها را تعهد کرده است. در آموزش و پرورش ایران به جای تفکر انتقادی اسطوره ان*دیشی تدریس می شود و* نظریه پردازی اجتماعی یعنی دشنام و *نفری*ن به دغدغه های مدرنیسم و ادعاهای گزاف در مورد فروپاشی عالم و حاکمیت نهائی روحانیت شیعه بر جهان.

اشاره ای به مؤسسه آموزش عالی که توسط جامعه بهائی ایران تأسیس شد چشم انداز دقیق تری را از رابطه آموزش و پرورش و عدالت اجتماعی در ایران به دست می دهد. آنچه برای این مؤسسه میگذرد نمونه بارز و شاهد گواه بی عدالتی بر یک نهاد علمی و آموزشی و فرهنگی است. چنان که می دانیم از آغاز انقلاب اسلامی و در ادامه سیاست حذف دگراندیشان، جوانان بهائی از ادامه تحصیل در دانشگاه ها و مدارس عالی ممنوع شدند. خواستند با ایجاد ستون مذهب دانشجویان بهائی را که به حکم ديانتشان اهل تقیه نیستند وادار کنند که دست از عقیده خود بکشند. هدف این تهاجم فرهنگی ایجاد فشار و ناامیدی در جامعه و سوق دادن نسل جوان جامعه به سوی بی سوادی و بیکاری و فقر فرهنگی و اقتصادی بود.

جامعه بهائی ایران در پاسخ به این تهاجم نه اعمال خشونت کرد، نه دامن غم به بغل گرفت و نه به خود زنی پرداخت. بلکه با صبر و استقامت پایه و اساس مؤسسه ای را گذاشت که در سطح

عالی نسل جوانش را با علم و دانش روز مجهز سازد وخلاء ناشی از عدم دسترس جامعه به تحصیلات دانشگاهی را جبران کند. اساتید و پژوهشگران جامعه که خود از کار بیکار شده بودند دست به دست هم دادند و در خانه ها و زیرزمین ها با تشکیل کلاس ها و آزمایشگاه ها به تدریس فرهنگ و ادبیات فارسی، علوم، کامپیوتر، مهندسی، معماری، جامعه شناسی، روانشناسی و سایر رشته های معارف بشری پرداختند. به مرور با استفاده از تکنولوژی و اینترنت بخش آنلاین نیز به کلاس های حضوری اضافه شد تا سطح کمی و کیفی دسترسی به تحصیلات عالیه را افزایش بخشد. مؤسسه بهائی تحصیلات عاليه تحت شرایط سرکوب گرانه تمام مساعی خود را به کار برده که به عالی ترین موازین علمی و تحصیلی پای بند باشد و به خاطر همین موازین برخی از فارغ التحصیلاتش موفق شده اند که در بهترین دانشگاه های غربی به تحصیلات خود ادامه دهند. در سراسر تاریخ کوتاه حیاتش مؤسسه علمی آزاد مورد تهاجم و همکارانش دستگیر و زندانی شده اند. بارها کتب و کامپیوترها و لوازم آزمایشگاهی اش ضبط و توقیف شده اند.

آخرین حمله در خرداد ماه رخ داد که مأموران امنیتی با هجوم به منازل بیش از ۳۰ نفر از

اساتید و مسؤولان مؤسسه عده ای را بازداشت و به اتهامات امنیتی زندانی ساختند.

مؤسسه بهائی تحصیلات عالیه هیچگاه ماهیت حوزه های علمیه مذهبی را به خود نگرفت. اساس آن بر موازین علمی و پژوهشی و استانداردهای نظری و علمی شناخته شده در جهان استوار است. همچنین اجازه نداد که محتوای آموزش به ه*ی*چ شکل و صورتی جنبه تبلیغاتی و یا ایدئواوژیک به خود گیرد و یا آزاداندیشی عل*می* تبدیل به اکسیون سیاسی شود و یا روحیه نفی و تخریب به دانشجویان القاء گردد. اگر فرض کنیم ناظر بی طرفی از خارج به جریان کلاس ها و موضوعات تدریس و مباحث مورد مطالعه و تکالیف و گفتگوهای دانشجو و استاد نگاه کند دشوار است تصور کند که این مؤسسه وابسته به جامعه ای است که به شدت تحت ظلم و ستم و تبع*یض* است چرا که دانشجو و استاد بر اساس نوعی اجماع گروهی سعی کرده اند که جریان تحصیل و تدریس را از تأثیرات شخصی تبعیض و بی عدالتی به دور نگهدارند. در این دانشگاه حقوق و علوم سیاسی هم تدریس می شود ب*دون* آن که مباحث آن سیاسی زده و شعاری شود و جریان آموزش و پرورش به تحریکات سیاسی تبدیل شود.

تشکیل مؤسسه بهائی تحصیلات عالیه واکنشی بود که آن را می توان واکنش خلاق و سازنده به ظلم نامید. واکنشی بود بر علیه نهادینه شدن بی عدالتی اجتماعی. حتی می توان گفت یک قدم

از مبارزه منفی و یا مسالمت آمیز جلوتر رفت چرا که مبارزه مسالمت آمیز از خشونت پرهیز می کند اما در عین حال با شرکت نکردن و عدم همکاری هنجارهای حکومت تمامیت خواه را به مبارزه می طلبد. اما مؤسسه آموزش عالی بهائی، بر عکس، در پاسخ به ستم وارده اقدام به سازندگی و نو آوری کرد و با مجهز کردن جوانانش به ن*یرو*ی علم و دانش از آنها خواست که توانایی های خود و نتایج تحصیلاتشان را در خدمت ایران و هموطنانشان مصروف سازند.

در جهان فعالیت های مشابه مؤسسه تحصیلات عالیه بهائی احتمالا سابقه دار است اما قطعا

کمتر اتفاق افتاده است. می دانیم که مثلا در لهستان پس از اشغال آن توسط قوای نازی و سرکوب مستقیم آموزش و پرورش آن کشور و اجازه ندادن غیر آلمانی ها به ادامه تحصیلات عالیه، معلمین و پژوهشگران و پروفسورهای لهستانی یک سازمان و جریان آموزشی را آغاز کردند که در طی آن به دانشجویان خود در آپارتمان ها آموزش می دادند. |

در هر حال ایجاد مؤسسه تحصیلات عالیه بهائی نشان و گواهی است از روحیه دانش دوستی و ترقی خواهی و بلند نظری ملت ایران. ادامه همان روح سر بلندی است که در طول تاریخ با وجود همه حملات دوباره و دوباره سر برآورده تا به عنوان ملتی آزاد در داد و ستد فرهنگی جهان نقش تاریخی خود را ایفا کند.

**حمله به علوم انسانی**

یکی از جلوه های بارز تنش در نظام آموزش و پ*ر*ورش ایران را می توان در انتقادهای مسؤولان

جمهوری اسلامی از علوم انسانی مشاهده کرد. می گویند که علوم انسانی غرب زده و دارای پیش فرض های سکولار است و به انسان و واقعیت هستی از دیدگاهی مادی می نگرد و لذا با اندیشه اسلامی که دیدگاهی الهی از جهان هستی دارد و انسان را ماورای جنبه های جسمانیش، دارای علائق و علقه های روحانی و اخلاقی می داند و به حیات اخروی معتقد است مغایرت دارد. در این بحث چند نکته اساسی قابل ذکر است.

یک دست فرض کردن تحولات و اندیشه های رایج در علوم انسانی و اجتماعی غرب مغایر واقعیت موجود در دانشگاه ها و مراکز تولید علم آن جوامع است. درست است که رشد فکری و نظری فلسفه مادی و بسط دامنه نفوذ آن در چند صد سال اخیر در بستر فرهنگی تمدن غرب صورت گرفت. هر چند که دیدگاه مادی چه در فلسفه غرب و چه در تفکرات جوامع شرقی از

جمله ایران حضوری تاریخی داشته است اما این فلسفه در تحولات دو قرن اخیر اروپا از جامعیت نظری و نفوذ علمی بیشتری برخوردار گشت و زمینه فلسفی مطالعات و تحقیقات گروهی از متفکرین غربی را اول در حوزه علوم طبیعی و سپس در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی متأثر ساخت و آنها را با دیدگاه های مادی عجین ساخت. اما فرهنگ غرب در بطن خود به آراء و افکار متضاد با فلسفه مادی نیز اجازه رشد داده است. به علاوه باید توجه داشت که اگر دیدگاه های مادی غرب در حوزه هائی به افراط رفت، در حوزه های دیگر سبب ترقی و پیشرفت علمی شد. مثلا فروید (Sigmund Freud) به عنوان یک متفکر مادی روانشناسی را از حوزه تسلط بی چون و چرا و خرد ستیز کلیسا بیرون کشید و بنای علمی آن را پایه گزاری کرد. حتی اگر بگوئیم دیدگاه فروید در تجزیه و تحلیل طبیعت انسان به افراط گرائی مادی انجامید باید اضافه کنیم که در همین راستا و در همین بستر فرهنگی شاگرد فروید، (Carl Jung) کارل یونگ مروج یکی از پردامنه ترین شاخه های فكر غربی یعنی ارتباط روانشناسی با متافیزیک گشت. ونیز روانشناسان دیگر مثل کارل راجز (Carl Rogers)، آلفرد آدلر (Alfred Adler)، اریک اریکسون (Erich Erikson)، اریک فروم (Erich Fromm) و دیگران با نقد فروید و همچنین افراط گرائی روانشناسی رفتاری، روانشناسی جدید متمایل به انسان و استعدادات بالقوه انسانی را پایه گزاری کردند و جامعه و نظام تعلیم و تربیت را عامل اصلی شکوفائی آن قوای مكنونه دانستند. در ادامه همان تفکرات، روانشناسان اروپایی از قبیل ویکتور فرانكل (Victor Frankl) و اریک فروم به تشریح نقش ارزش ها و معنای حیات و شور عشق به عنوان انگیزه های ایجاد یک روان سالم و یک جامعه فارغ از خشونت پرداختند.

در جامعه شناسی متفگری مثل سوروكين (Pitirim Sorokin) که بنیانگذار دپارتمان جامعه شناسی هاروارد ب*و*د شدیدترین حملات را به مادی گرائی غرب وارد کرد و حتی پا به حوزه متافیزیک گذاشت و آینده جهان را در رشد یک تمدن جامع مادی - روحانی دانست. نظرات مربوط به اقتصاد نیز دچار تغییرات اساسی و بنیادی گشت. نظام سرمایه داری در بستر فرهنگی غرب با شدید ترین چالش خود یعنی نظام جامع گرائی س*و*سیالیستی که آن هم از غرب برخاسته بود روبرو شد.

یکی از دقیق ترین و جامع ترین فلسفه های قرن بیستم نظرات آلفرد نورث وايتهد است که در راستای تحول فكر فلسفی به آشتی متافیزیک و فلسفه اقدام کرد و دیدگاه الهیات پویشی را پایه

۷۶

گزاری نمود. منظور از این مثال ها آن است که صرفا با برچسب مادی گرائی نمی توان سیر تحولات فکری دو قرن اخیر را در غرب مورد نقد علمی و بی طرفانه قرار داد.

در غرب در قرن بیستم همراه با رشد اندیشه های مادی، تحولات دیگری نیز صورت گرفته که به سمت نوعی مکالمه سازنده میان معنویت و مادیت تمایل داشته است. چه بسیار علمای طراز اول فیزیک که دیدگاهی صرف مادی از واقعیت هستی و انسان را به چالش کشیده اند. هم اکنون

حتی می توان گفت شاخه ای نسبتا تثبیت شده در خط اصلی مطالعات و تحقیقات آکادمیک وجود دارد که به کشف و شهود در روابط میان پدیده های مادی و مفاهیم معنوی و روحانی می پردازد. این شاخه را می توان چه در مباحثات فلسفی منتج از یافته های علوم طبیعی و چه در فلسفه و ریاضیات محض و نیز در علوم رفتاری و حتی در پزشکی و روش های درمان مشاهده کرد. لذا ادعای این که علوم غربی سر جنگ با معنویت دارند خلط مبحث است. آنچه که علم نمی پذیرد تحکیم دگماتیک ایدئولوژی و نفی حرکت و تحول ذاتی نظام اجتماعی است. مثلا علم طبیعتا نمی تواند بپذیرد آئینی که ۱۴۰۰ سال پیش ظاهر شده تا ابد پاسخگوی معیارهای بشر خواهد بود و یا با تحریف علم و قوانین بیولوژی نمی توان قائل بر آن شد که امام قائم می تواند بیشتر از هزار سال عمر کند و تا ظهور نامعین اور امت اسلامی محتاج قيم و ولی است. لذا مشکل علم و علوم انسانی با دین نیست بلکه با ایدئولوژی تمامیت خواهی است که می خواهد به اسم دین تسلط سیاسی طبقه روحانی را تحکیم کند. آنچه بایستی مورد انتقاد قرار گیرد جزمیت فکر است که می تواند هم بر علم و هم بر د*ی*ن تحمیل شود. اشکال در روش علمی نیست. یکی از نقاط ضعف ادیان سنتی آن بوده که چون باورهایشان عميقا با معجزات و باورهای فوق تجربه مادی در هم آمیخته خود را مستغنی از براهین علمی دانسته اند و در نتیجه کنجکاوی و خلاقیت انسان را در بند اسطوره اندیشی و سطحی نگری وفقه ایدئولوژیک اسیر ساخته اند. علم در مفهوم جهانی و عمومیش به طور طبیعی متحد ارزش های معنوی و اخلاق است. به قول مارتین بوبر Martin) (Buber عصر جدید نیازمند معنویت فراگیری است. معنویتی که در همه جا حضور دارد و به همه کس - همه آحاد انسانی - متعلق است اما به صورت استبدادی دیکته نمی شود بلکه از درون سائقه كمال جوی انسان بر می خیزد.

ادعای این که متفکرین غربی همه مادی و یا ضد اسلامی بوده اند نیز از واقعیت به دور است. قطعا در حوزه فرق بنیادگرای مسیحی تبلیغات علیه اسلام در جریان بوده است. اما همان نظام

سکولار که مورد حمله مسؤولان جمهوری اسلامی قرار می گیرد اجازه نداده است تعصبات مذهبی وارد حوزه سیاسی و اجتماعی ش*و*د و تبدیل به یک ایدئولوژی حکومتی گردد. به علاوه بسیاری از فلاسفه و متفکرین غربی مسیحیت سنتی را مورد انتقاد قرار داده اند و به برخی از جنبه های فلسفه اسلامی توجه نشان داده اند. دقیق ترین شناسائی علمی از تاریخ و جهان بینی اسلام مطابق ضوابط روش علمی که اسلام شناسان و مس*تش*رقین غربی به کار برده اند صورت گرفته است. امروز می بینیم که دپارتمان های مطالعات ادیان در آمریکای شمالی و اروپا محکم ترین سنگر مطالعه بی طرفانه وعلمی اسلام هستند و در تلاشند تا از تأثیرات مخرب تعصبات ضد اسلامی که پس از سپتامبر ۱۱ به وجود آمده اند جلوگیری می کنند.

علوم انسانی و اجتماعی را نمی توان با روش های سیاسی، با بخشنامه و یا با تهدید و تحکیم به سمت دیدگاه و ارزشی خاص سوق داد. تجربه تاریخ نشان داده که هر گاه ایدئولوژی با سیاست در هم آمیخته و به صورت جبری از طرف حکومت دیکته شده با واکنش مخالفت آمیز اهل تفکر روبرو گشته است. این ادعای رژیم های تمامیت طلب که حقیقت مطلق و تنها راه نجات بشریت در انحصار آنها است و همه بایستی در مقابل آن تسلیم شوند در نفس خود ضد علمی و مغایر استانداردهای آکادمیک است. لذا اگر هدف آن است که دیدگاه اسلام را وارد حوزه علوم انسانی کرد بایستی از همان مجاری علمی و آکادمیک وارد صحنه شد و باب تعامل و گفتگو را باز کرد و اجازه داد که تبادل فکر و ارتباطات فرهنگی جریان تولید علم را به جلو برد. حصول به این هدف به معنای آن نیست که جوامع مذهبی مبانی و اصول آئین خود را به کناری ننهند و همه پیرو نسبی گرائی فلسفی شوند. می توان در حوزه ایمان و وجدان فردی به تعالیمی ایمان محکم داشت و اصول و ارزش هائی را فراگیر و جهان شمول و ماورای مقتضیات زمان و مکان دانست. اما ایمان زمانی مسئله ساز می شود که بخواهیم یک ایدئولوژی را ماورای جریان تحری حقیقت و مشورت عمومی و روش علمی قرار دهیم و بر علوم انسانی و اجتماعی تحمیل کنیم.

آنچه علوم انسانی و اجتماعی را از پویائی باز می دارد سیاسی کردن و دولتی *کر*دن آنها است. یعنی از یک طرف ایدئولوژی حاکمیت و پیش فرض های فقهی را به عنوان فصل الخطاب علوم انسانی و اجتماعی قرار داد و سپس با ابزار قهریه و سیاست های دولتی از قبیل اخراج اساتید و دانشجویان دگراندیش و کنترل جریان تحقیق و انتشار و تولید علم به تجدید نظر در مبانی جامعه شناسی و روانشناسی و تاریخ و حقوق و فلسفه پرداخت. باید یادآوری کنیم که علوم اجتماعی و

انسانی برای قرنها در حوزه الهیات و فلسفه قرار داشت و تنها در دو قرن اخیر استقلال یافته و مبانی نظری و روش های تحقیق خود را تکمیل کرده است. انکار این واقعیت و عقب راندن علوم تا دوباره در حیطه تسلط تاریک اندیشی قرو*ن* وسطائی قرار گیرند حرکتی است برخلاف پویائی وتحول اندیشه در سیر تاریخ.

جستجوی ماهیت معنوی و اخلاقی انسان در علوم اجتماعی و انسانی در اصل کاری پسندیده و سزاوار است. اما سؤال آن است که کدام ارزش معنوی و اخلاقی را باید با علوم انسانی و اجتماعی عجین کرد؟ نفی حقوق زن و یا تساوی حقوق زن و مرد؟ ارزش های انحصار طلب سلطه جو و یا ارزش های معطوف به مشورت و تعاون جهانی و آنچه که منافع تمامی انسانها را در کره ارض مورد نظر قرار دهد؟ با نظری اجمالی به مطالعات و تحقیقات جدید می توان نتیجه گرفت که در جریان تاریخی تحول علوم اجتماعی و انسانی از درون خود آن علوم و در واکنش به مقتضیات تمدنی یک دسته از ارزش هائی که نماینده فرهنگ معاصر جهان هستند پدیدار گشته اند. اهداف و اصولی که در مورد آنها می توان به اجماع در علوم انسانی و اجتماعی دست یافت عبارتند از: تأیید و تحکیم یگانگی نوع انسان (و تحقیق در نحوه عملی ساختن آن در حیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه بشری)، شناسائی و تأیید و تصویب و احترام به حقوق اساسی بشر که ماورای تفاوت های فرهنگی قرار می گیرد، آزادی زنان، رعایت حقوق اقلیت ها و محافظه حقوق کودکان، توسعه اجتماعی و اقتصادی، ایجاد سازمان های فرا ملیتی برای نظارت و اداره اموری که از حوزه مرزهای ملی خارج شده و نیازمند راه حل های جهانی و بین المللی است. و نیز شناسائی و درک عمیق تری از مفهوم عدالت اجتماعی و اقتصادی و انعکاس آن در حقوق بین الملل و روابط بین کشورها و ایجاد مؤسسات و ضوابط و دادگاه های بین المللی برای جرائمی که جنایت علیه بشریت محسوب می شوند. اینها را می توان از جمله اهداف و اصولی دانست که دغدغه های ارزشی علوم اجتماعی و انسانی را در قرن بیست و یکم تشکیل می دهند.

علوم انسانی به *صور*ت طبیعی نافی و دافع تسلط و تحکم ایدئولوژیک است. این علوم در

بستر جامعه انسانی و در تعامل آزادانه فرهنگی، سیاسی ، و اقتصادی ملل تحول می یابند.

۷*۷*

**نیاز به تفکر علمی و انتقادی**

تأکید بر اصل آزادی در نظام آموزش و پرورش و رهائی از تسلط قشری گرائی لزومیت اصل دیگری را به دنبال می آورد و آ*ن* عبارت است از نهادینه شدن تفکر علمی در نظام آموزش و پرورش. وظیفه آموزش وپرورش تنها انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر نیست. در کنار انتقال علم، تولید علم با استفاده از روش تحقیق علمی ش*ر*ط اساسی تحول و باروری اجتماعی و فرهنگی است. در سیستم آموزش و پرورش ایران مطالعات و تحقیقات در زمینه علوم فیزیکی و طبیعی و نیز در حوزه استفاده فتی از یافته های علمی مثل مهندسی از پیشرفت های قابل توجهی بر خوردار بوده است اما کاربرد ر*و*ش ع*لمی و*تفکر انتقادی در حوزه علوم اجتماعی و انسانی با چالش های جدی روبرو بوده است. جو دانشگاهی و تفکرات روشنفکری معاصر، در حوزه این علوم، به شدت سیاسی و از دو جریان ایدئولوژیک مارکسیستی و اسلام سیاسی متأثر بوده اس*ت*. در دوران پیش از انقلاب اسلامی حضور پر هیمنه این جریان ایدئولوژیک تا حدی بود که کار فرهنگی غیر سیاسی مثل نوشتن لغت نامه و یا دانشنامه و یا تحلیل آثار ادبی و هنری در زمینه ای غ*یر سی*اسی تلاشی نه چندان ارزشمند محسوب می شد. تحميل جو سیاسی بر فضای آکادمیک و روشنفکری امکان تحقیق و تفکر خلاق را در این علوم از میان می برد و اجازه می داد که نظرات و آرای ناپخته صرفأ به جهت مخالفت با حکومت از مقبولیت عام برخوردار شوند. از همین رو، نه عقاید جزمی مارکسیستی و نه قشری گرائی اسلامی مورد نقادی علمی قرار می گرفتند. دیکتاتوری دوران شاه آنها را زیر زمینی می کرد و نفس زیر زمینی شدن به آنها اعتبار علمی می داد. در نتیجه کار متوسطی مثل غرب زدگی جلال آل احمد که دارای اشتباهات فاحش تاریخی و جامعه شناسی بود مثل ورق زر دست به دست می گشت و هیمنه سیاسی آن از یک طرف و ترس از اتهام آب به آسیاب حکومت ریختن از طرف دیگر سبب می شد که کسی جرأت نقادی آن را به خود راه ندهد. به قولی نقد حکومت بود اما نقد جهالت و خرافه پرستی در میان نبود. در ادامه همین جو است که مفاهیمی مثل تمد*ن غر*ب، مدرنیته، دموکراسی، جهانی شدن با پروپاگاند سیاسی تحریف شدند و ترکیبی ناهماهنگ و مملو از سوءظن و پارانویای سیاسی و فرهنگی بر فضای فرهنگی جامعه حاکم گشت.

یک نمونه بارز این فضای فرهنگی مسموم نحوه برخورد با جامعه بهائی در ایران بوده است. در اینجا مسائل عقیدتی و دفاع از دین بهائی مورد نظر نیست. آنچه مورد نظر است آن است که

بهائی ستیزان بیشتر از صدسال به بهائیان همه گونه اتهامات ناروا زدند، آنها را بدون دلیل و منطق به جاسوسی برای انگلیس و *روسی*ه و آمریکا متهم ساختند، چون دو دولت قاجار وعثمانی پیامبردیانت بهائی را بیشتر از ۷۰ سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل به آن نواحی تبعید کرده بودند بهائیان را به خاطر تعلق قلبی به اماکن مقدسه اشان جاسوس اسرائیل نامیدند، و جعلیات منتسب به کینیاز دالگورکی (Dalgorki) را سند تاریخی نامیدند. سؤالی که به موضوع صحبت ما مربوط می شود آن است که چه عواملی دست به دست هم دادند که حتی روشنفکران و جامعه آکادمیک نیز در صدد نفی این اتهامات بر نیامدند؟ برای پاسخی جامع به این سؤال دلائل متعددی را می توان مطرح کرد ولی قطعا یکی از دلایل فقدان فضای باز روشنفکری و تفکر نقاد و روش علمی در مطالعات اجتماعی بوده است. در این مورد به نظر بنده ، بهائی ستیزی بخشی از یک جریان وسیع تر سیاسی و ایدئولوژیک بوده است که غرب ستیزی، مقابله با تجدد گرائی و نفی دموکراسی و پلورالیسم پیش فرض های آن را تشکیل می داده اند. بهائی س*تی*زی در جارچوبی وسیع تر انعکاسی است از جو حاکم بر گفتمان مذهبی و سیاسی و اجتماعی در ایران که در آن قالب های انحصارگرای ایدئولوژیک به گفتمان جامعه شکل می دهد و آن را نظارت می کند. در این حال روش مطالعه و تحقیق در مواضيع اجتماعی و تاریخی با معیارهای از پیش تعی*ین* شده هدایت می شود و هدف گفتمان اجتماعی نه نوآوری بلکه اثبات پیش فرض های ایدئولوژی می گردد. ایدئولوژی انحصارگرا در پی آن نیست که عقیده ای درست یا غلط است. آنچه می خواهد آن است که دگر اندیشی را فاقد استقلال و ساختار مخصوص به خود بداند. سعی می کند که وجودش را منکر شود و یا آن را بی ریشه بداند و یا آن را یک تابوی فرهنگی سازد که همه از صحبت از آن بپرهیزند. ایدئولوژی انحصارگرا چون لازم بداند به تئوری توطئه روی می آورد و قضاوت سلیم و حتى بدیهیات را نادیده می گیرد چرا که تئوری توطئه در مسخ واقعیت روش خود را دنبال می کند و روانشناسی خود را دارد.

این روش ها در حال رنگ باخت*ن* است. روشنفکران ایران در طى وقایع صد سال اخیر آب دیده شده اند و انواع و اقسام روش های انحصارگرا را تجربه کرده اند. جریان روشنفکری ایران از یک طرف، از فرهنگ غنی ایران که مقام انسان و ارزش های معنوی او را ارج می گذارد متأثر است و از طرف دیگر شناختی غنی از جلوه های آزادی و تجدد عصر جدید دارد و لذا اجازه نمی دهد که حقائق در پشت ابرهای تیره اغراض و پرده های بی خبری باقی بماند.

**ایجاد فضای تحقیق**

ایجاد فضای مناسب تحقیق در جهان امروز که پیوندهای فرهنگی و سیاسی ملل رو به افزایش مداوم است نیازمند روابط متقابل و گسترش دامنه همکاری های آکادمیک است. تولید علم در جهان امروز یک پدیده بین المللی و نتیجه روابط متقابل میان دانشگاه ها و مؤسسات علمی است. پیوستن به معاهدات بین المللی از جمله حفظ حقوق مؤلفين، رعایت امانت در استفاده از منابع ، و نیز احترام به قواعد و ضوابط پذیرفته شده در مورد اعمال اصول اخلاقی و قانونی در جریان تحقیق، نشر ژورنال ها و نشریات مستقل در سطوح بالای علمی از جمله اقداماتی است که به ترویج و تحکیم امر تحقیق در نظام آموزش و پرورش ایران مدد می رساند.

علوم اجتماعی و انسانی در دیدگاه های نظری با فلسفه در ارتباطند و از نظر تاریخی و بررسی نظام ارزش ها با ادیان مکالمه می کنند. اما علوم اجتماعی و انسانی علاوه بر جنبه های سوبژکیتو و ذهنی از محاسبات ریاضی و آماری و نیز یافته های علوم تجربی ب*هره* می گیرند. لذا چارچوب علوم اجتماعی و انسانی جدید از یک طرف شامل مفاهیم و تعبیرات فرهنگی، دینی و اخلاقی و نیز نقادی اجتماعی و سیاسی است و از طرف دیگر سعی می کند که با بهره گیری از روش های تحقیق کمی و یافته های تجربی پایه محکم عینی برای نظریه پردازی اجتماعی به وجود آورد. آگاهی به جنبه های کیفی و کمی تحقیق و روابط ضروریه میان آنها در علوم اجتماعی و انسانی دارای اهمیت بسیار است. در ایران برخی تصور می کنند که چون اسلام دارای تعالیم اجتماعی است و تعریفی از مقام انسان می دهد پس تحقیق یعنی تأیید پیش فرض هائی که فقه های ایران از اسلام کرده اند حتی اگر مطالعات کمی و آمار و ارقام و یافته های تجربی بی اعتباری آن پیش فرض ها را ثابت کرده باشند. در این حال تحقیق عملا معنای خود را از دست می دهد و بایستی جستجو و تتبع را در جامعه شناسی، روانشناسی، فرهنگ شناسی، حقوق و سیاست کاری بی حاصل دانست چرا که یافته های تحقیق باید الزاما با پیش فرض های علما هماهنگی داشته باشند و الآ فاقد اعتبار خواهند بود. تنها تحقیقاتی ارزش پیدا می کنند که منجر به نتایج فتی گردند چرا که تحقیقات فتی به اكمال ابزار می پردازد و هر چه ابزار کامل تر شود ایدئولوژی تمامیت خواه در تحکیم پایه های قدرتش موفق تر خواهد بود.

تحقیقات و مطالعات در علوم اجتماعی و انسانی و نیز حوزه های ادبی و هنری همواره چالشی برای نظام های مستبد بوده اند چرا که حوزه عمل آنها در قلمرو فکر و نظام ارزش ها است. علوم

اجتماعی و انسانی خود ابزار نقد خود را به مرور فراهم کرده اند که البته این ابزار بایستی کامل تر گردد. لذا هدف ما قرار دادن علوم اجتماعی و انسانی به عنوان یک کلیت یک پارچه و جا افتاده و تغییرناپذیر که در مقابل ایدئولوژی دینی ایستاده، نیست. موضوع و محتوا و روش تحقیق در علوم اجتماعی و انسانی در حال تغییر و تحول مداوم است. همچنی*ن* نمی توان منکر این حقیقت شد که علوم انسانی و اجتماعی بیشتر از علوم طبیعی حامل ارزش های انسانی هستند. این علوم را می توان از زاویه ای عین ارزش ها دانست. سؤالی که پیش می آید آن است که چگونه می توان از عینی گرائی افراطی که می خواهد موضوعات اجتماعی و انسانی را به حوزه طبیعی و مادی تقلیل دهد پرهیز کرد، ضمن آن که استقلال و آزادی این علوم را به رسمیت شناخت. اینجاست که بایستی بر مبنای اصول علمی و احترام به آزادی آکادمیک به نظام آموزش و پرورش امکان داد که که در جریان آموزش و فراگیری و تحقیق وسایل یک ملاقات تاریخی را میان مفاهیم اخلاق و معنویت در قرن بیستم و یکم، جهانی شدن و همبستگی روابط بشری، و حقوق بشر از یک طرف و علوم اجتماعی و انسانی از طرف دیگر فراهم سازد. این ملاقات تاریخی هم اکنون آغاز شده و در حال تحول مداوم می باشد. نظام آموزش و پرورش ایران می تواند یا با آن مبارزه کند و یا آن را در جریان تحصیل و فراگیری و تولید علم قرار دهد. در اثر این ملاقات تاریخی یک نظام ارزش های جدید که از همه فرهنگ ها و ادیان جهان بهره می گیرد، ضمن آن که با تعصبات هیچ یک از آنها همراه نیست در حال تحقق و شکل گیری است.

همانطور که اشاره شد در شرایط مناسب و مطلوب، تحول محتوا و مواضيع تحقیق در علوم اجتماعی و انسانی به حالت خود جوش و *در د*رون مرزهای همان علوم صورت می گیرد و نیازی به تحمیل ایدئولوژی از خارج نیست. با ذکر مثالی می توان این مطلب را روشن تر ساخت. در علوم سیاسی تا قبل از سقوط اتحاد جماهیر شوروی موضوع اصلی اکثر تحقیقات دانشگاهی و دانشنامه های دکترا در حول و حوش شرایط و مقتضیات جنگ سرد دور میزد. اگر دانشجوئی علاقمند بود که در مورد سازمان ملل و یا رشد و تحول مؤسسات جهانی تحقیق ورزد به سختی می توانست استاد راهنما پیدا کند. اما در دو دهه اخیر موضوعات تحقیق بیشتر و بیشتر به سمت مطالعات و تحقیقات مربوط به عملکرد سازمان های سیاسی و اقتصادی در سطح جهان و تصمیم گیری های کلان که تمامیت نوع بشر را در بر می گیرد معطوف شده اند. حال نظام آموزش و پرورش

ایران می تواند خود را در مسیر این تحولات و تحقیقات قرار دهد و یا با پیش فرض هائی این جریان را نیز نوعی از توطئه برای تسلط بر جهان به دانشجویان معرفی کند.

**برنامه ریزی آموزشی**

اگر در یک تقسیم بندی کلی رشته های دانشگاهی را به سه حوزه علوم تجربی، علوم اجتماعی و انسانی و بالاخره علوم حرفه ای (به معنای مهندسی و پزشکی که از اعمال نتایج نظری و تحقیقی در حوزه عمل و کاربرد اجتماعی حاصل می شوند) تقسیم کنیم به نظر می رسد که مکالمه و ارتباطات بین رشته ای میان این علوم کمتر صورت می گیرد. البته دروسی تحت عنوان دروس عمومی وجود دارد اما مبانی یک چارچوب منسجم بر اساس وحدت علم و دانش و جریان فراگیری چندان در سیستم آموزش و پرورش ایران جا نیفتاده است. فقدان یک چارچوب مطالعات دقیق میان رشته ای که در غرب تحت عنوان ( Core Curriculum) مطرح شده اند از یک طرف به پدیده تخصص گرائی شدید دامن می زند و از طرف دیگر زمینه را باز می گذارد تا ایدئولوژی حکومت تحت عنوان چارچوب وحدت دهنده نظام آموزش و پرورش یکه تازانه وارد صحنه شود. نظام آموزش و پرورش بایستی میان دروس هسته مرکزی (Core Curriculum) و دروس عمومی و دروس تخصصی یک تعادل مطلوب را ایجاد کند تا هم تخصص در ظریف ترین و باریک ترین ابعادش به مهارت کامل برسد و هم یک زمینه عمومی برای مکالمه میان علوم، میان تکنولوژی و فرهنگ و میان اخلاق و علم ایجاد شود. دانشجوی امروز نیازمند بینشی عمیق از واقعیت های

جهانی متحد و وابسته است. بینش و دانش او باید هم از میراث کهن شرق و هم از دستاوردهای تجدد غرب بهره مند گردد. حوزه جغرافیائی تفگر او تمامیت کرہ ارض را در بر می گیرد. لذا آشنائی با تاریخ جهان و بزرگان فلسفه و نویسندگان و شعرا و هنرمندان قدیم و جدید و ادیان بزرگ و مبانی تفکر علمی و سیر تحول علم تخصص بردار نیست. چه شاگرد ادبیات و چه دانشجوی مهندسی می توانند از نحوه تحول علم و دین و فلسفه وهنر در طول تاریخ اندیشه بهره برند.

مشکل دیگری که به صورت مزمن در جامعه ایران رواج دارد، مسأله پرستيز و اعتبار اجتماعی است که به نحوی تصنعی و غیر واقعی مثل زائده به بدنه نظام آموزش و پرورش چسبیده است. از ست کنکور گذشتن و وارد دانشگاه شدن و مدرک گرفتن به صورت ابزار رسیدن به مطلوبیت اجتماعی و رفاه اقتصادی درآمده اند. متأسفانه نه تنها نظام آموزش و پرورش بلکه ارزش های

خانوادگی و اجتماعی و نیز مشوق های اقتصادی و ملاک های اجتماعی نیز ممد مدرک گرائی افراطی گشته اند. از طرف دیگر اقتصاد بحران زده ایران قادر به جذب وسیع فارغ التحصیلان دانشگاه نیست. در همین راستا مدارس و مؤسسات عالی حرفه ای که افراد را با تازه ترین مهارت های فنی و حرفه ای آشنا سازد هنوز در بدنه جامعه ایران مقام و ارزش خود را نیافته است. البته شرط موفقیت مدارس فنی و حرفه ای هم نیازمند نگرشی تازه است که خانواده و اجتماع به آن ارزش دهند و هم نیازمند یک اقتصاد پویا است که به اقتصاد جهانی پیوسته باشد و رابطه تنگاتنگ میان شرکتها و مؤسسات عمومی و خصوصی و نظام آموزش و پرورش برقرار باشد تا این شرکتها و مؤسسات با استخدام دانشجویان حرفه ای در حین فراگیری تخصص به نحوی که در اروپا و بخصوص آلمان و سوئیس رایج است این شاخه آموزش و پ*رو*رش را استحکام بخشند.

**جمع بندی**

به طور خلاصه می توان گفت که آینده نظام آموزش و پ*رور*ش به سمت تربیت فرد تحصیل کرده و فرهیخته ای است که از طرفی ریشه در فرهنگ خود دارد و از طرف دیگر با دانش جدید آشنا و همگام است. شناخت او به حوزه یک ایدئولوژی محدود نمی ش*ود ب*لکه علم و دانش را از هر بحری که جاری شود و از هر تمدنی که ریشه گیرد گرامی می دارد. هدف نظام آموزش و پ*ر*ورش، تربیت انسانی است که به اصل و حقیقت دانش توجه دارد و به جامعیت علم معطوف است. در عین حال نظام آموزش و پ*رور*ش بایستی به نوعی پراگماتیسم نیز توجه داشته باشد تا به جای بحث الفاظ و ادبیات سطحی اما پرگو و متملق و مغلق و قیل وقال فقهی و اوهامی که به اسم دانش، فضای آموزشی و فرهنگی ایران را پر کرده اسباب ترقی اجتماعی و اقتصادی را فراهم آورد. نظام آموزش و پرورش نیازمند هاله ای از پراگماتیسم اجتماعی است چنانچه در آثار فلاسفه ای مثل جان دئوئی مطرح شد. و نیز مشابه نظریات تربیتی فیلسوف و ریاضی دان آلفرد نورث وايتهد نظام آموزش و پرورش بایستی به سمت اکتساب علم پویا و نه افکار و نظرات ایستا (Inert Ideas) که خمودت فکر می آورد حرکت کند. در این جریان دیانت بایستی با مقتضیات تمدن به جلو رود تا به غرقاب تاریک اندیشی و ارتجاع نیفتد و ملعبه جاه طلبی ها نگردد. تمدن یک جریان پیشرفته و تکاملی است. لذا جریان آموزش و پرورش نیز بایستی با تحول و رشد طبیعی و ارگانیک ساختارهای علمی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ملازم و همراه باشد. |